



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۱۲/۰۳



دوکتور محمد اکبر یوسفی

زبان صلح و زبان جنگ!

"صلح" و "جنگ" دو حالت و وضعیت متضاد اند، که اجتماعات بشری، در طول تاریخ با آن مواجه بوده اند. فضای جنگ، زبان خود و فضای صلح زبان خودش را می‌طلبد. هر دو پروسه پیچیده و انواع تلفات و ضایعات خود را داراست، که بار سنگین آنرا مردم دولت‌ها، حمل می‌کنند.

پیچیدگی بحران افغانستان، گره خوردگی و تراکم منافع کشور های متعدد خارجی، و پراگندگی در حلقات و تشکل اجتماعی، نیمه سیاسی - نظامی، وضعیتی را بوجود آورده است، که با پیشبرد "جنگ های نیابتی" و فعالیت های سر پوشیده و علنی قدرت‌ها، توأم با فعالیت های احتمالی، عقب مرزی کشور های خارجی دخیل، چنان وضعیت نا مطمئنی را بوجود آورده است، که اصلاً نمی‌توان دریافت، که طرف های اصلی "مذاکره"، دقیقاً، کی‌ها و برای چه اهداف، خواهند بود؟ آیا مذاکرات بین "دولت‌هاست" و یا "مذاکره" یک "گروه جنگی" با "یک دولت" مقتدر. این دولت های درگیر مطروحه، در رابطه با قوانین کشور افغانستان، چه موقف و موضعگیری دارند؟ صرفنظر از اینکه، از جانب قدرت بزرگ "اشغالگر"، درین دو دهه، یک طرف "مذاکره"، همیشه با مهر "تروریستی" نشانی شده، آمادگی مذاکره با آنها، رد می‌شده است. بیاد داریم که در نخستین ماه های بعد از آغاز عملیات اکتوبر ۲۰۰۱م و آغاز سال ۲۰۰۲م، شخص رئیس "اداره مؤقت" دست نشانده و "رئیس جمهور تراش شده" بعدی، در پهلوی "جورج دبلیو بوش"، رئیس جمهور ایالات متحده امریکا، "طالبان" را "ماکولات" تعریف می‌کرد و با غرور می‌گفت، که باید "اطاعت" کنند. در آنوقت که "مهر تروریست" بر مخالفین کوبیده شده بود، آنها را شایسته مذاکره نمی‌دانستند. دیری نگذشت، وقتی قریب یک سال بعد، همان "طالبان" رانده شده از قدرت قسمی، دوباره به فعلیت های ضد اداره دولتی در کابل و بر ضد قوای خارجی آغاز نمودند، طرز گفتار رئیس "اداره" نیز مانند آب و هوا تغییر می‌کرد. چنانچه با ذکر کلمه "برادر"، به "جنگی های طالب"، علاوه از اینکه در دستگاه "رهبری اداره دولتی"، به مخالفت "شرکای قدرت" تحفه داده شده، روبرو بوده است، باز هم تلاش هائی را هم، جهت برقراری، تماس "سری" براه می‌انداخته است، که گویا، جوانب درگیر، می‌خواهند دیگر به "افغان کشی" پایان ببخشند. اما چندین بار همچو پلان‌ها و اقدامات نیم بند و بطی، در نیمه راه فعالیت های سری و در عقب در های بسته، به افشاگری‌ها و "سبوتاژها"، مواجه گردیده است. بر طبق مقوله معروف در وطن ما که می‌گویند: "جنگ تو صلح و صلح تو جنگ است..."، نمی‌دانیم این "چه نیرنگ" است. با افشاگری‌ها و "سبوتاژها" همه قدم های "پیشرفت" ممکن را خط بر آب می‌ساخته اند. حال صرفنظر از اینکه، در داخل کشور از یک حاکمیت قسمی تحت حمایت قدرت بزرگ، با یک حکومت و دولت غرق در فساد نام برده می‌شود، که گروه موجود "جنگی مخالف"، آنرا، تا همین لحظه برسمیت نمی‌شناسد، "گروه طالب" و "گروه های جنگی" که مدعی و کاندید "کسب قدرت" اند، در عین حال شرط "خروج نیروهای بیرونی"، بطور خاص "ایالات متحده امریکا" و "ناتو" را مطرح ساخته اند، خود آنها نیز تحت نفوذ "دولت های خارجی"، شناخته شده، و بمثابه راز "سری آشکار"، شهرت یافته اند.

ایالات متحده آمریکا، در موضعگیری اخیر آنها، چنان آمادگی ای را برای آغاز مذاکره مستقیم با "گروه جنگی طالب" اعلان کرده اند، که در سابق، به چنین قدم برداشتن، حاضر نبوده اند، حال هم زمانی آغاز می کنند، که در صف نیرو های جنگی مخالف قوای خارجی و مخالف حاکمیت دولتی تحت حفاظت آنها، در افغانستان، تنها این "طالبان" حضور ندارند. اکثریت این گروه های مسلح را، در "پاکستان" مستقر می دانند و از آنجا، فعالیت های "نظامی و تخریبی" سازمان یافته، و در خاک افغانستان به پیش برده می شود. از همان زمانی که حاکمیت قسمی "طالب"، در تحت نام "امارت اسلامی افغانستان" در نتیجه عملیات نظامی ایالات متحده آمریکا، در ربع اخیر سال ۲۰۰۱م، سقوط داده شده است، تا اکنون، آنها خود را بنام همان "حاکمیت"، "امارت اسلامی افغانستان"، یاد می کنند. بدین معنی که بر سابقه دولتی "حرکت طالبان" تأکید می ورزند. همه می دانند که آن "حاکمیت" که در مدت قریب کمتر از ۵ سال، بر کابل و قسمت های زیاد افغانستان تسلط داشته است، در مقایسه با گروه های مقابل آنها، سهیم در "جنگ داخلی"، فقط از جانب سه کشور ("پاکستان"، "عربستان سعودی" و "امارات متحده عربی") برسمیت شناخته می شده است. بیاد داریم که قریب یک ونیم دهه قبل در زمان "ریاست جمهوری حامد کرزی"، از جانب "حامد کرزی" از دولت آلمان تقاضا، بعمل آمده بود، تا در تشویق "طالبان" به "مذاکره"، با دولت او، کمک کنند. کشور آلمان هم چنان بر طبق گزارش "شیپگل" درین راه عمل نموده، و برای اولین بار دیدار مأموران امنیتی ایالات متحده آمریکا را در شهر "مونشن" آلمان، با میزبانی، وزارت خارجه جمهوری اتحادی آلمان، با فرستنده رهبر وقت طالبان "ملا محمد عمر" فراهم ساخته اند.

در نتیجه همان دیدارها و توافقات بوده است که، دفتر آنها، در قطر تأسیس شده است. وقتی نمایندگان آنها، حین افتتاح دفتر، بیرق "امارت اسلامی افغانستان" را بر افراشتند، به مخالفت دولت «کابل»، تحت حمایت قدرت بزرگ، قرار گرفت. حال هم وقتی این مذاکرات آغاز شده است، تماس نماینده ایالات متحده آمریکا، با "افغانستان"، "پاکستان" و "قطر"، گاهی هم با "امارات عربی متحد"، خبر داده می شود. تا هنوز جانب "طالب" (اما کدام طالب؟)، دولت فعلی افغانستان را، برسمیت نمی شناسد. وضعیت فعلی، چنین انتباه می رساند، که "طالب"، یک لوحه ایست برای معرفی، کدام گروه "جنگی" که در افغانستان با این علامت و نشان و یا زیر پوشش این کلمات عمل می کند. ذهنیت عامه، "تصمیم نهائی را در اختیار پاکستان می داند." اما، آنکشور هم، ممکن حاضر نشود، که بار مسئولیت مداخلات، بیش از "چهل سال" را در بحران و وقایع افغانستان، رسماً بدوش گیرد و اعتراف کند. اینکه اعتراف کند یا نکند، صلح افغانستان (صلح نسبی، سکوت جنگ) زمانی برقرار خواهد شد، تا طرف های مذاکره، دولت هایی باشند، که به عنوان مداخلگران شناخته شده اند و این سرچشمه ها را، با تضمین، ببندند.

دور دوم مأموریت نماینده خاص ایالات متحده آمریکا، با منشاء افغانی آغاز می گردد. این درست در حالی است که سر وصدا های "راسیزم نژادی" و "راسیزم مذهبی" با رسوائی و تعفن بی سابقه در افغانستان اوج گرفته است. بیاد داریم که "رئیس جمهور افغانستان" حین دیدار از "ولایت غزنی" تا حدی از تاریخ کشور و هم به آدرس پاکستان اظهاراتی حواله داشته است، که بعضی از مفاهیم اظهار شده، خاصاً تعجب بر انگیز بوده است. همه شنیدند که، "رئیس جمهور افغانستان"، رئیس حکومت جدید "انتخابی" پاکستان را چنین خطبات می کند، که گویا از پدر و مادر پشتون است، بحیث "پشتون" عمل کند. این نویسنده اصولاً چنین طرز تفکر ندارد و به مسایل سیاسی، بر طبق چنین نسبت های "نژادی" و یا "مذهبی" نمی بیند. اما توجه خوانندگان محترم را به این نقطه جلب می کنیم، که اقلأ طرف های صحبت، درین روزها، سیاستمداران "سه کشور"، "افغانستان"، "پاکستان" و "ایالات متحده آمریکا"، "پشتون الاصل" و مسلمانان "سنی" اند. بر "طالبان" هم چنان از جانب اذهان عامه، "مهر پشتون" و "مسلمان سنی"، حتی افراطی کوبیده می شود. بناءً یکبار دیگر تأکید می گردد که هر نتیجه ای که ازین پروسه حاصل گردد، چه "مثبت" و چه "منفی" باشد، نه با "اسلام" و نه هم با "پشتون" بودن آنها، ربطی خواهد داشت. هر یکی از آنها و در صف مقدم، نماینده ایالات متحده آمریکا، آن قدم هایی را خواهد برداشت، که اداره و اشنگتن آنرا تصویب و ترجیح دهد. موضوع "بیوگرافی شخص"، گروه خون و سایر موضوعات مربوط شخص نمیتواند، مطرح شود و نقش خاص و مستقل داشته باشد.

این نویسند، یکبار دیگر هوشدار میدهد، که "ابهامات" و "عدم شفافیت" در گفتار سیاستمداران و هم اجرای اعمال، نا سنجیده آنها، مبنی بر همچو تمایلات و تصورات "راسیستی" و "مذهبی"، فاجعه بیار خواهد آورد.

بررسی این چنین مفاهیم را نباید منحصر با افکار انفرادی دانست و یا در تابعیت و انحصار افکار "ایدیولوژیکی" مختص بیک گروه و یا جمعیت ها و حلقات خاص در نظر گرفت و هم نباید در تحت نفوذ منافع یک جانبه، در فرصت حل و فصل مسائل بین جوانب درگیر، قرار گرفت. وضعیت عینی جهان ما، در حال حاضر، بصورت کافی و خارج از توان ما، عدم توازن و تناسب را در قوای متخاصم، نشان میدهد. هدف و انتظار قدرت بزرگ همواره، "برنده" بودن و تسلیم ساختن مخالفین آن بوده است.

"اندیشه محافظه کار نوین"، که در رهبری ایالات متحده امریکا، از نفوذ و قدرت قوی برخوردار شناخته می شود، میل صریح به توافق و مصالحه از خود نشان نمی دهند. مثال های کافی از تعمیم مشی سیاسی توسط پیروان، و فعالین آن محافل، نشان داده شده است، که حل "منازعات منطقوی" را از طریق "نظامی" ترجیح می دهند. در نظرات آنها، همواره از زبان زور و از موقف برتر استفاده شده است. این قدرت ها، مصئونیت آنها را در داشتن "سلاح کشنده تر" که و وحشت و واهمه بیشتر ایجاد کرده بتواند، می بینند. باز هم چاره چه؟ در همین روز ها، سران دول و حکومت ۷۰ کشور، به یادبود، صدمین سال ختم جنگ اول جهانی در "فرانسه" گرد هم آمده اند. این جنگ بی مفهوم را در گزارشات، "جنگ سلاخی" انسان ها، نام داده اند که محرکین در آن جنگ، "ناسیونالیزم" شناخته شده است. در گزارشات یاد شده که قریب ۱۵ میلیون انسان در آن جنگ، جان سپرده اند، صد سال بعد، باز هم هوشداری، خطر "ناسیونالیزم" بگوش می رسد. "انگیلا میرکل"، رئیس حکومت آلمان که "آغاز" دو جنگ جهانی در قرن بیستم از سر زمین، آلمان، آغاز یافته است، درین صدمین سال ختم جنگ اول جهانی و ۷۳ سال پس از ختم جنگ دوم جهانی (قریب پنجاه میلیون انسان درین جنگ، جان سپرده اند) چنین اظهار نموده است: « به هیچ یک دولت، به هیچ یک دین، به هیچ یک گروه اجتماعی و هم به هیچ یک انسان انفرادی، نباید کم بها داده شود او هم چنان بیاد می آورد که تنها در سال گذشته، ۲۲۰ منازعه و حالات استفاده از زور در جهان، رخ داده است. در سراسر جهان، بیش از ۷۰ میلیون انسان در حال فرار بوده اند.» اینکه بشریت ازین جنگ ها، چه آموخته است، مشکل است، که در یک مقاله بررسی شود. خاصیت خاص خود خواهی انسان، در حقیقت در بسیاری از شیوه های زندگی و مناسبات اجتماعی، اثرات پیچیده را از خود بجای می گذارد.

"صلح" یک وضعیت سالمی از آرامش، بخصوص عاری از جنگ مسلحانه را گویند. البته چنین وضعیت آرزو ایست، که در بین انسان ها، گروه های اجتماعی و یا در بین دولت ها، و هم بین "مردمان" و دولت ها، طلب می گردد. بالمقابل جنگ، وضعیت سازمانیافته کاربرد اسلحه و زور است، که بدینوسیله، هر یک از جوانب در گیر می خواهند در موضوعات منازعه و اختلاف، برتری کسب نمایند. به عبارت دیگر هدف جنگ، کسب برتری است، که اختلافات را با استعمال زور، برطرف شدن می خواهند. در پروسه صلح افغانستان هم نباید به هیچ فرد، کم بها داده شود. کلتور سیاسی متمدن باید اساس و چهارچوب تمام معاملات طرف های دخیل را تعیین نماید. نه تنها آن کسانی که زمانی اسلحه در دست داشته و حال، به "شهرت طلبی" و ثروت اندوزی ماهر شده اند، و قادر به اظهارات اخطاریه به حاکمیت دولتی اند، درین پروسه "صلح" شنیده شوند، بلکه عموم صدمه دیدگان، بی سلاح و بی پناه و قربانیان فقر و بد روزی، که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، از نظر دور، نباشند. اما گذشته چند دهه نشان داده است، که صلح در طرز تفکر «محافظه کاران نوین» یا «لیبرال های نوین» حاکم موجود در ایالات متحده امریکا، جای پای نیافته است. البته در تحت شرایط حاکمیت های یکه تاز، مطلقه، نیز صلح واقعی نمی تواند تحقق یابد، از جانب دیگر هر حالت غیر جنگ، هم چنان با "صلح جاودان" ای که "ایمانویل کانت" آنرا در اثر خویش تحت عنوان "بخاطر صلح جاودان" بررسی نموده است، مطابقت کامل نشان نمی دهد. "کانت" درین رابطه، در مورد روابط بین دولتین در جایی، می

گوید: «وضعیت صلح بین انسان ها، که در پهلوی هم زیست دارند، به هیچ صورت یک وضعیت طبیعی شمرده نمی شود، بلکه یک وضعیت جنگ است. علی الرغم آنکه نه همیشه دشمنی ها بروز می کند، اما همواره عین تهدید موجود است...»

«ایمانویل کانت» در شرایط رسیدن به آن صلح که آنرا "صلح جاودان" می خواند، مقدم بر همه، به "آزادی" اهمیت خاص قایل است، متعاقباً بر حکومت "جمهوریتی" و دولت طبق تعریف خودش تأکید می ورزد، و به دولت چنین تعریف ارائه میدارد: «یک دولت، به عنوان مثال (مانند یک زمین نیست که بر آن مسکن خود را داشته باشد)، در جمع متعلقات و تصرف دارائی و کدام ملکیت شامل نیست. بلکه اجتماعی است، از انسان ها، که بر آنها، هیچ کس دیگری، جز خود آنها، نمیتواند وجود داشته باشد، که فرماندهی در اختیار داشته باشد و مطالبات را معین کند.»

او هم چنین، افاده می کند، که برای رسیدن به "صلح جاودان"، باید قانون اساسی در هر یک از دولت ها، "شهروندی" (بمفهوم سابق "بورژوائی") باشد. «اولین آن بر اساس اصول و پرنسیپ های آزادی اعضای یک جامعه (بحیث انسان ها)، دومی بر مبنای وابستگی همه از یگانه قانونگزاری مشترک (بحیث اتباع) و سومی در برابر قانون، مساوات برای عین افراد (بحیث اتباع دولت) که در قانون اساسی تدوین یافته است - یگانه قانون ای که از افکار اصلی و اولی قرارداد، منشاء گرفته باشد، که باید بر مبنای همه قانون گزاری های حقوقی مردم، اساسگزاری گردد - جمهوریته* است. این امریست، که با آن حقوق مربوط است، خود آنرا در بر می گیرد، که تمام اشکال قوانین اساسی شهروندی (بورژوازی) در مبداء و منشاء بمثابة اساس گذاشته شده است؛ و حال فقط سؤال است: که آیا این یگانه است، که به صلح جاودان رهبری می تواند... وقتی اگر (طوری که درین قانون اساسی هم طور دیگر، نمی تواند باشد) تصویب و تجویز اتباع دولت لازم شود، تا تصمیم اتخاذ نمایند، که آیا جنگ لازم است، یا نه، بدین صورت هیچ چیزی طبیعی تر، از آن نیست، که آنها به تصمیم بر همه مصیبت های جنگ بر خود شان مجبور شوند (در آنجاست که خود باید شمشیر زن باشند و مصارف جنگ را هم از دار و ندار خود بدهند؛ ویرانی ای که از آن می ماند، در حالت گدامنشی، دستنگی و ناداری دوباره بهبود بخشد؛ به پیمانته بی اندازه زیاد این زیان، بالاخره علاوه بر آن خود صلح، هم تلخی با خود می آورد، که هیچگاه (به سبب، نزدیکی همیشگی جنگ) رفع بار قرض را خود گرفته نتواند)، بناء" خود خیلی خواهد اندیشیدند، تا همچو یک بازی را آغاز کنند: برخلاف آن در یک قانون اساسی، جایی که اتباع یا رعیت، شهروندان دولت نیستند، یعنی سیستم سیاسی، بدین ترتیب جمهوریته نیست، یک موضوع غیر قابل اندیشه در جهان است، زیرا حکمروا رفیق دولت نه، بلکه مالک دولت است، در میز های طعام، شکار، خوشگذری ها درباری ها و مشابه، از اثر جنگ کمترین تقلیل و کمبودی نمی بیند...»

در اثر "ایمانویل کانت" تحت عنوان: "بخاطر صلح جاودان"، که قبلاً نیز از آن، تذکر بعمل آمده است، از مجموعه آثار اوست که از ذخایر «آکادمی علوم پادشاهی "پرویس"»، «شعبه اول»: آثار: جلد هشتم: از مقالات و رساله های سال ۱۷۸۱م، برلین: توسط "گ. ریمر" (G. Riemer) در سال ۱۹۱۲م، دو سال قبل از آغاز جنگ اول جهانی، با حفظ اصلیت متون با وسایل جدید، بدست چاپ سپرده شده است. وقتی در پشتی این کتاب چاپ "ریکلوم" (Reclam)، متوجه این متن شوم، که با کلمات "فریدریش شلیگل" (Friedrich Schlegel) نشانی شده است، می توان بخوبی به اهمیت نظرات "ایمانویل کانت" و اینکه تا عصر حاضر، زنده است، آگاه شد. ("فریدریش شلیگل" با نام مکمل: "کارل ویلهلم فریدریش شلیگل"، بتاریخ ۱۰ مارچ ۱۷۷۲م متولد و بتاریخ ۱۲ جنوری ۱۸۲۹م، بمر ۵۷ سالگی وفات یافته است. فیلسوف کلتور آلمانی، نویسنده منتقد ادبیات و هنر، نویسنده و زبان شناس، زبان های قدیمی ...) و از "فریدریش شلیگل" چنین نقل شده است: «روحه که، آثار تحریری کانت بخاطر صلح جاودان نفس میکشد، باید بهر دوست عدالت، نیک و پسندیده باشد، و آخرین آیندگان هم، از گرایش این اثر تاریخی این عاقل قایل احترام، تحسین خواهند کرد.»

با مطالعه دوباره چند سطر و توجه به اوضاع کشور بحران زده افغانستان، که اینک بیش از چهل سال در آتش جنگ می سوزد، بیهوده نخواهد بود، هرگاه نکات برجسته، از محتوای این اثر، در جریان مطالعه، خدمت خوانندگان محترم تقدیم گردد. دانشمند و فیلسوف معروف، "فلسفه غرب"، "ایمانویل کانت" که از او به عنوان برجسته ترین فیلسوف، دوره "روشنگری" در اروپا، یاد می شود، مقدمه اثر خود را با این عبارت آغاز می کند که در لوحه یکی از "مهمان سرا های هالند" دیده شده است. خلص مطلب چنین افاده می شود: "...اینکه آیا این طنز" ...، به آدرس کلیسا، یا عموم انسان ها بوده است، یا اینکه "بطور خاص، خطاب به سران دولت ها، که از جنگ هیچگاه نمی توانند سیر شوند"، و یا اینکه، تنها برای فیلسوفان صدق خواهد کرد، که آن خواب شیرین را می بینند، معلوم نیست..."

"ایمانویل کانت" درین اثر تحت عنوان "بخاطر صلح جاودان" که هدف، "صلح بین دولت ها" در شش بند موضوعات را چنین مطرح می سازد:

۱. "لازم است تا هیچ فیصله صلح برای چنان یک حالت صدق نکند، که با پیش شرط سری مصالح، در آینده برای یک جنگ بکار رفته است."

"زیرا بعد از آن صرف یک آتش بس برهنه خواهد بود، که خصومت و دشمنی را ببعد موکول می سازد، صلحی نیست که، ختم همه عداوت ها و خصومت ها از آن فهمیده شود، تا لقب و یا صفت جاودان بر آن تعلیق گردد، که تا این زمان با یک بدگمانی، تکرار بیمورد و سخن زائد، همراه است..."

۲. "لازم است تا هیچ یک دولت موجود (کوچک و یا بزرگ، این امر اینجا مساوی صدق می کند.) از طرف یک دولت دیگر بنام میراث، تبادل، خرید، و یا تحفه و بخشش، بدست آورده شده نتواند."

۳. "اردو (ارتش) دائمی باید در وقت و زمان کاملاً متوقف و به فرجام آن بینجامد."
زیرا "آنها دولت های دیگر را بطور دوامدار به جنگ، همیشه مبنی بر این تسلیح و تجهیز که می شود، تهدید می کنند. این وضعیت جوانب را به حجم تسلیحات تحریک می کند، هیچ حدودی را نمی شناسد، تا برتری حاصل نماید. با قبول همچو مصارف، صلح، در نهایت بیشتر فشار آور می شود، نسبت به جنگ های کوتاه، بناءً خود سبب جنگ های تعرضی می گردد، تا از زیر این بار رها شده بتواند، این کشتن و یا کشته شدن از کجا منشاء می گیرد، که باید معاش خور و پاداش گیرنده و عسکر بود، یک استهلاک انسان فقط بحیث ماشین و وسیله و افزار در دست یک کسی دیگر (در دست دولت) شامل بنظر می رسد، که با رفاه و حقوق انسانیت در وجود شخص خود ما، دارای شخصیت حقوقی نمی گذارد..."

۴. "نباید قرضه دولتی در ارتباط با معاملات دولت گرفته شود"
۵. "هیچ یک دولت نباید در حالت و وضعیت و هم در حکومت یک دولت دیگر با استفاده از زور مداخله کند."

۶. "هیچ دولت، نباید در حالت جنگ با یک دیگر، به چنان عداوت ها و خصومت ها اجازه دهند، که در امر تبادل اعتماد متقابل، در فرصت های بعدی باور به صلح را نا ممکن بسازند: در جمله ترور، ترکیبات و مخلوط های زهری، اغوا و تحریک به خیانت در کشور ای که با آن می جنگد و غیره .."

حضور خوانندگان محترم بعرض می رسد که این جملات همه بدون ورود تبصره و تعبیر های نویسنده این متن، از اثر "ایمانویل کانت" گرفته شده است. یقین است، هر یک ما، خود می توانیم، در باره هر جمله فکر کنیم، که دولت و جامعه افغانستان در چه حالت است. این واقعیت تلخ را باید بپذیریم، که این دولت نتنها وابسته به قدرت های خارجی و هم چنان غرق در فساد است، بلکه از اهلیت لازم برای حفظ و اداره این وطن، نیز برخوردار نیست. همه می دانند که جنگ در کشور افغان ها در چه وضعیت قرار دارد. این شش شرط را فیلسوف نامدار، طوری که در جملات فوقانی، یاد شده است، ۲۳۷ سال قبل نوشته است. عمر دولت افغانستان از سال ۱۷۴۷م بدینسو، ۲۷۱ تخمین می گردد. بدین معنی که در آنزمان، پادشاهان "پروس"، همچو

متفکر را در قلمرو آنها، داشته اند. درین زمان دولت پادشاهی افغانستان، که احمد شاه درانی مؤسس شناخته شده است، فقط ۳۴ سال عمر داشته است، در کوتاه ترین زمان، توسعه یافته بود، که از تفصیل درینجا صرفنظر می گردد. اما اگر اثر تا اخیر مطالعه شود و این نویسنده لازم می دانست، برداشت و نظر خود را، تا حد توان، ارائه خواهد کرد. اما به این حقیقت پی برده است، که زبان صلح و زبان جنگ!، محتوا ها و اهداف متفاوت می داشته باشد.

پایان



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!



زبان صلح و زبان جنگ!

[Yusufi_akbar_zabaan_e_solh_wa_zabaan_jang.pdf](#)